

مغالطات غیر صوری*

● اروینگ م. کپی / ترجمه رضا محمدزاده

□ طبقه‌بندی مغالطات

اگرچه اغلب متون منطقی حاوی بحثهایی از مغالطات‌اند، اما این بحثها به نحوی همگون و یکسان صورت نپذیرفته است و هیچ‌گونه دسته‌بندی جامع و مورد قبولی از مغالطات وجود ندارد. البته این وضعیت تعجب‌آور نیست. همان‌گونه که منتقدان مدرن لوائل دمورگان نیز گفته: چیزی به نام طبقه‌بندی شیوه‌هایی که بشر را به خطا می‌اندازد وجود ندارد، و امکان تحقق چنین چیزی نیز

* این مقاله در ص ۹۷ تا ۱۲۸ کتاب زیر چاپ شده است:

Copi, Irving M. / Introduction to logic. New York: Macmillan Co. Inc. London: collier Macmillan publishers, 1982.

شدیداً مورد تردید و شک است. واژه «مغالطه» دارای کاربردهای مختلفی است. یکی از موارد استعمال شناخته شده، اصطلاح مزبور عبارت است از بیان هر نوع اندیشه یا عقیده نادرست همانند این مغالطه که: «هر انسانی درستکار است.»

اما منطقدانان این واژه را در معنایی اخص و أضیق از معنای پیشین به کار می‌برند و آن عبارت است از خطا در اقامه دلیل و برهان. معنایی که از این پس واژه مغالطه را در مورد آن به کار خواهیم بست، نحوه معینی از استدلال نادرست است.

از آنجا که هر مغالطه شکلی از استدلال نادرست است، در مورد دو استدلال مختلف می‌توان گفت که شامل مغالطه واحدی هستند. البته نادرستی برخی از این استدلالها چنان آشکار و واضح است که هیچ کس را همراه نمی‌سازد. در مطالعات منطقی مرسوم است کلمه مغالطه بر براهینی اطلاق شود که اگرچه نادرست‌اند، اما از نقطه نظر روانی اغواکننده‌اند.

بنابراین ما مغالطه را به عنوان نوعی از استدلال تعریف می‌کنیم که ممکن است درست به نظر رسد، اما با بررسی دقیق معلوم می‌شود که درست نیست. مطالعه چنین استدلالهایی بسیار سودمند است چرا که شناخت و فهم آنها به ما کمک می‌کند تا دچار خطا و فریب نشویم. همیشه احتیاط پیش از وقوع خطر، موجب تجهیز در برابر آن است.

علی‌رغم توصیه دمورگان مبنی بر جدی نگرفتن طبقه‌بندی مغالطات، ما معتقدیم که می‌توان آنها را به روش ذیل دسته‌بندی نمود.

در ابتدا مغالطات به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: مغالطات صوری (Formal Fallacies) و مغالطات غیر صوری (Informal Fallacies).

مغالطات صوری اغلب در ارتباط با الگوهای معتبر انتاج مورد بحث قرار می‌گیرند که با آنها شباهتی ظاهری دارند. ما بررسی این نوع از مغالطات را به فصل آینده مוקول می‌کنیم. در این فصل به بحث پیرامون مغالطات غیر صوری می‌پردازیم. یعنی همان خطاهایی که به خاطر بی‌دقتی و عدم توجه به موضوع مورد بحث و یا به جهت انحراف ناشی از وجود ابهام در زبانی که برای ساخت صوری دلیل به کار برده‌ایم، به استدلال ما راه یافته و بدان گرفتار گشته‌ایم. می‌توانیم مغالطات غیر صوری را به دو دسته، مغالطات ربطی (Fallacies of Relevance) و مغالطات ابهامی (fallacies of Ambigvity) تقسیم نماییم. در اینجا هیچ کوششی برای جمع‌آوری همه مغالطات نخواهیم کرد و تنها به هجده قسم مغالطه غیر صوری می‌پردازیم که رایجترین و فریبنده‌ترین انواع مغالطات‌اند.

ارسطو در کتاب ابطالهای سفسطی (Sophistical Refutations) خود تنها سیزده نوع مغالطه را

ذکر کرده است. فیرن سایید (W. Ward Fearnside) و هولتر (William B. Holther) در کتابشان موسوم به مغالطه (Fallacy, 1959) پنجاه و یک نوع مغالطه را شرح و توضیح داده‌اند. تا آنجا که معلومات من اجازه می‌دهد جامعترین یا لااقل حجیمترین فهرست از مغالطات توسط فیشر (David Hackett Fischer) در کتاب مغالطات مورخین (Historians, Fallacies, 1970) ارائه شده است. شمار مغالطات در فهرست این کتاب به ۱۱۲ عدد می‌رسد اما مغالطاتی که وی در متن کتاب مورد بحث قرار داده بیشتر از این تعداد است. هامبلین (C.L. Hamblin) در اثر خویش به نام مغالطات (Fallacies, 1970) به بحثی تاریخی، انتقادی و نظری پرداخته است. د ربخش «نهاد و طبقه‌بندی مغالطات» (The Nature and classification of fallacies) از کتاب مغالطات غیر صوری (Informal logic) اثر کاهان (Howard Kahane) نقدی پر مایه از شیوه‌های معمول در طبقه‌بندی مغالطات صورت گرفته است. مطالعه کتب فوق به تمام کسانی که می‌خواهند به بررسی عمیق مغالطات بپردازند توصیه می‌شود.

الف: مغالطات ربطی

اولین گروه از مغالطات مورد نظر عبارت است از مغالطات ربطی. وجه اشتراک تمامی استدلالاتی که مشتمل بر مغالطه ربطی هستند، آن است که مقدمات آنها هیچ ربط منطقی به نتایج ندارند و به همین جهت نمی‌توانند صدق و صحت آن نتایج را اثبات نمایند. البته مراد از «عدم ربط» در اینجا بیشتر ربط منطقی است تا روانی، زیرا چنانچه ارتباط روانی میان آنها نباشد، اصلاً قابلیت اغواگری یا درست‌نمایی نیز نخواهند داشت. اینکه چگونه ارتباط روانی با ربط منطقی خلط می‌گردد، در بعضی موارد با اشاره به این حقیقت تبیین می‌شود که زبان می‌تواند هم به گونه احساسی هم به نحو اخباری، احساساتی همچون ترس، ترحم، هیجان یا درد را برانگیزد.

به تعدادی از انواع خاص «استدلالات نامربوط» از دیرباز نامهای لاتین اطلاق گردیده است. برخی از این نامها مانند (Ad Hominem) اینک بخشی از زبان انگلیسی شده است. اما مغالطات دیگری هم هستند که از معروفیت کمتری برخوردارند. ما در این کتاب تعداد اندکی از این مغالطات را مورد بحث قرار می‌دهیم. اینکه چگونه این مغالطات با وجود نادرستی منطقی در بعضی موارد می‌توانند اغواکننده باشند، بیشتر از طریق عملکرد احساسی آنها در جلب نظر و پذیرش نتایج، قابل توضیح می‌باشد تا فراهم آوردن زمینه و شرایط صدق و درستی نتایج.

۱ - مغالطه توسل به قدرت (Argumentum ad Baculum (Appeal to force)

این مغالطه زمانی صورت می‌گیرد که شخص برای قبولاندن نتیجه به زور یا تهدید توسل جوید. و این معمولاً هنگامی است که ادله یا براهین عقلی ناکام گشته‌اند. مغالطه توسل به زور را می‌توان در این

جمله خلاصه نمود: «حق با قدرت است» (Might Makes Right). تهدید به کار برد زور برای مطیع ساختن رقبای سیاسی، مثالهایی از این نوع مغالطه را در زمان معاصر تشکیل می‌دهد. کاربرد دیگر شیوه‌های غیر عقلی در ترسانیدن افراد ممکن است بسیار ظریفتر از استفاده آشکار از اردوگاهها یا گروههای ترور باشد. لابیگر پارلمان (the Lobbyist) زمانی که به نماینده‌ای یادآوری می‌کند که وی سخنگوی هزاران رأی دهنده در حوزه انتخاباتی یا نماینده افراد بی‌شماری است که بالقوه از مساعدت کنندگان مالی حزب‌اند، در واقع از این نوع مغالطه استفاده جسته است. از نظر منطقی چنین ملاحظاتی که لابیگر با گوشزد کردن آنها تلاش در تأثیر بر نحوه قانونگذاری می‌کند، در تقنین قانون و اعتبار آن هیچ گونه اثری ندارد. اما متأسفانه این مغالطات در بسیاری موارد متقاعد کننده‌اند. در مقیاس بین‌المللی مغالطه «توسل به زور» به معنی جنگ یا تهدید به جنگ است. مثال جالب و در عین حال وحشتناک تمسک به زور در سطح جهانی، گزارشی است از هری هاپکین (Harry Hopkins) از ملاقات سران سه‌گانه در کنفرانس یالتا که در آستانه پایان یافتن جنگ جهانی دوم تشکیل گردید. بر طبق این گزارش چرچیل به سایر سران می‌گوید: پاپ مواردی را به عنوان عملکردهای مناسب و مفید پیشنهاد نموده و استالین برای نشان دادن عدم موافقت خویش با پیشنهاد پاپ می‌گوید: فرمودید پاپ برای مبارزه جهت به کرسی نشاندن پیشنهادش، چند لشکر در اختیار دارد؟

۲ - مغالطه تشنیع و اهانت بر طرف (Argumentum ad Hominem abusive)

این مغالطه و مغالطه بعدی اقسام مغالطه (Argumentum ad Hominem) را تشکیل می‌دهند. معنای لغوی عبارت (Argumentum ad Hominem)، «دلیل خطاب به شخص» می‌باشد. از این معنی لغوی می‌توان دو تفسیر مختلف ارائه داد که ارتباط میان آن دو بعد از بحثهای جداگانه مربوط به هر یک تبیین خواهد شد. بر مبنای تفسیر اول از این مغالطه می‌توان آن را به عنوان تشنیع و توهین تعریف نمود. این مغالطه زمانی صورت می‌گیرد که به جای تلاش در جهت ابطال صدق و درستی اظهارات شخص، خود وی را مورد هجوم و حمله قرار دهیم و مثلاً در باب قابل اعتماد نبودن فلسفه بیکن (Bacon) چنین استدلال کنیم که وی به خاطر تقلب و نادرستی از مقام و منصب خویش برکنار گردیده و چنین استدلالی مغالطی است، زیرا شخصیت فردی یک انسان از نظر منطقی هیچ ربطی به درستی یا نادرستی آنچه می‌گوید یا صدق و کذب استدلالهایش ندارد. اینکه بگوییم پیشنهاداتی بد هستند یا اظهاراتی دروغین می‌باشد، به این دلیل که توسط تندروهای - راست یا چپ - صورت گرفته‌اند، گفتاری مغالطه‌آمیز و موردی از مغالطه تشنیع بر طرف می‌باشد.

گاهی گفته می‌شود که چنین استدلالی «مغالطه تکوین» (Genetic Fallacy) است، زیرا

شخصی را که منشأ پیدایش و تکوین موضع مخالف می‌باشد، به جای اظهاراتش مورد حمله قرار می‌دهد.

اینکه این نوع از استدلال نامربوط ممکن است گاهی متقاعد کننده باشد به دلیل فرایند روانشناختی انتقال معنی است. هنگامی که احساس رد و انکار نسبت به یک شخص تحریک گردد، چه بسا زمینه عواطف را در نوردد و به مخالفت با آنچه آن شخص می‌گوید تبدیل شود. اما چنین ارتباطی میان مقدمات و نتیجه، تنها ارتباط روانی است نه منطقی. حتی شریب‌ترین مردمان هم ممکن است حرف حق بگویند یا استدلال صحیح انجام دهد. مثال قدیمی این مغالطه مربوط به مراحل محاکمه در کشور انگلستان است. در دادگاه‌های این کشور جریان محاکمه میان دستیار وکیل و وکیل تقسیم می‌شود. دستیار وکیل، موارد داوری را برای دادگاه مهیا می‌سازد و وظیفه وکیل نیز ارائه دلیل یا دفاع است. عادتاً همکاری و تعاون میان این دو دسته تحسین برانگیز است اما گاهی اوقات مطلوب نیست. در یکی از این موارد وکیل تا روز محاکمه به واسطه اعتماد بر کار دستیار یعنی رسیدگی به مورد دفاع و آماده ساختن گزارشی خلاصه پیرامون آن، نسبت به مورد کاملاً بی‌خبر ماند. هنگامی که وکیل یک لحظه پیش از شروع محاکمه به دادگاه رسید و خلاصه گزارش را که توسط دستیار تهیه شده بود در دست گرفت، با تعجب از نازکی و کم حجمی گزارش آن را باز نمود و این جمله را در آن خواند:

«مسئله مهمی نیست، وکیل مدعی را مورد تشنیع قرار بده»

۳ - مغالطه استناد به وضعیت مخاطب (Argumentum ad Hominem (circumstantial))

تفسیر دیگر مغالطه (Argumentum ad Hominem) مربوط به رابطه بین عقاید شخص و اوضاع و شرایط او است. وقتی دو تن با یکدیگر بحث می‌کنند ممکن است یکی از آن دو نسبت به این پرسش که آیا نظر طرف مقابل درست است یا نه بی‌اعتنا بماند و به جای آن به دنبال این باشد که مخالف وی باید به این دلیل که دارای وضعیت و موقعیت خاصی است نظر او را بپذیرد. مثلاً اگر رقیب شخصی یک کشیش باشد، ممکن است وی چنین استدلال کند که فلان پیشنهاد معین باید پذیرفته شود، زیرا انکار آن با کتب مقدس ناسازگاری دارد. چنین دلیلی درستی مطلب را اثبات نمی‌کند و تنها موجب می‌شود که شخص خاصی به دلیل اوضاع و شرایط ویژه‌ای که دارد - در این مثال آن اوضاع عبارت است از وابستگی مذهبی - آن را بپذیرد. یا اگر رقیب و طرف شخصی فرضاً یکی از اعضای حزب جمهوریخواه باشد، این فرد ممکن است به جای اثبات صدق یک قضیه معین چنین بگوید: این عضو حزب جمهوریخواه باید مطلب را تصدیق کند فقط به این دلیل که مطلب مذکور توسط اصول حزب مورد تأیید می‌باشد. مثال قدیمی این نوع مغالطه مربوط به شکارچی است که از سر تفریح و سرگرمی

باکمال بیرحمی به کشتار حیوانات بی دفاع می پردازد و چون مورد انتقاد قرار می گیرد جواب می دهد: خود شما چرا از گوشت گاوهای بی گناه تغذیه می کنید؟ در اینجا این شکارچی دچار مغالطه سوء استفاده از وضعیت مخاطب شده است و البته درصد نیست تا اثبات کند که قربانی کردن حیوانات برای لذت جویی کاری درست است، بلکه دلیل او این است که این عمل نباید مورد تقبیح قرار گیرد، صرفاً به خاطر وضعیت و شرایط ناقدان که در این مثال، هیچ یک گیاهخوار نیستند.

واژه (tu quoque) به معنای «خودت هم همین گونه ای» گاهی اوقات در مورد این مغالطه به کار می رود. چنین استدلالهایی واقعاً دلیل و مدرکی مناسب جهت اثبات صدق نتایج خویش فراهم نمی آورند، بلکه این استدلالها فقط به این جهت صورت می گیرد که طرف را به خاطر شرایط خاصی که دارد ناچار به پذیرفتن نتیجه کند. این چیزی است که غالباً این نحوه استدلالها در پی آن هستند و معمولاً هم موجب قبولاندن نتیجه می شوند.

در بند پیشین، چگونگی استفاده از مغالطه «استناد به وضعیت مخاطب» را برای وادار کردن او به پذیرش نتیجه توضیح دادیم. این نوع استدلال همچنین برای رد و انکار نتیجه مورد تایید خصم نیز به کار می رود و آن زمانی است که چنین استدلال شود که: نتیجه ای که خصم بدان اعتقاد دارد بیش از آنکه بر مبنای دلیل یا مدرک باشد، اوضاع و احوال او به او تحمیل و تلقین کرده است. مثال چنین موردی این است که کارخانه داری معتقد به حمایت از صنایع داخلی باشد و برای تحقق چنین حمایتی، مالیات بستن بر اجناس وارداتی را توصیه و مدلل کند و شخصی استدلال وی را چنین مورد انکار قرار دهد که از یک کارخانه دار باید به طور طبیعی انتظار داشت که از چنین مالیاتی طرفداری کند، در اینجا منتقد مرتکب «مغالطه سوء استفاده از موقعیت طرف» گشته است.

اما فهم ارتباط میان مغالطه «تشنیع» و مغالطه «استناد به موقعیت طرف» که هر دو از اقسام (Argumentum ad Hominem) هستند، زیاد مشکل نیست. استناد به موقعیت را می توان به عنوان یکی از موارد خاص تشنیع در نظر گرفت. در اولین کار برد استناد به موقعیت، افرادی را که با نتایج شما مخالفاند، متهم به تناقض در عقایدشان یا در فعل و قولشان می کنید. این کار ممکن است به عنوان سرزنش یا عیبجویی لحاظ گردد. در دومین کاربرد توسل به موقعیت، رقبای خود را متهم می سازید که تعصبات بی مورد دارند و دلایل آنها صرفاً در جهت معقول ساختن نتایجی است که مربوط به منافع شخصی آنهاست. چنین اتهاماتی قطعاً تشنیع آنهاست. کاربرد دوم از استناد به موقعیت را گاه، به دلایل روشن، «گل آلود کردن آب» (Poisoning the well) نیز نامیده اند.

۴ - مغالطه استناد به جهل (Argumentum ad Ignorantiam (Argument form Ignorance))

در این مغالطه چنین استدلال میشود که مثلاً: اشباح و ارواح باید وجود داشته باشند، زیرا هیچ کس تا به حال نتوانسته اثبات کند که آنها وجود ندارند. ارتکاب مغالطه استناد به جهل وقتی صورت می‌گیرد که شخصی استدلال نماید که یک قضیه درست است تنها به واسطه این اصل ساده که کذب آن اثبات نشده است. یا استدلال کند که یک قضیه کاذب است زیرا صدق آن اثبات نشده است. اما کاملاً روشن است که جهل ما نسبت به چگونگی اثبات یا رد یک قضیه، نه صدق آن را اثبات می‌کند و نه کذب آن را. این مغالطه اغلب در ارتباط با موضوعاتی مثل پدیده‌های روحی، تله پاتی یا موارد شبیه آن صورت می‌گیرد که هیچ دلیل قاطع و روشنی در جهت اثبات یا ابطال آنها وجود ندارد. عجیب آنکه اغلب مردمان روشنفکر به این نوع مغالطه تمایل دارند و مثلاً بسیاری از دانش پژوهان کذب ادعاهای مربوط به ارواح یا تله پاتی را به این دلیل ساده مستدل می‌سازند که صدق آنها تا به حال اثبات نشده است.

علی‌رغم آنکه این گونه استدلال در بیشتر حالات مغالطه‌آمیز است، اما باید خاطر نشان ساخت در یک حالت خاص چنین استدلالی مغالطی نیست و آن مورد مربوط به دادگاه قانون است. زیرا در دادگاه قانون، اصل مرجح و مقدم آن است که شخص تا زمانی که جرمش اثبات نشده، بی‌گناه تلقی می‌شود. مدافع می‌تواند به صورت قانونی ادعا کند که در صورتی که دادستان جرم را ثابت نکند، همین موجب حکم به تبرئه می‌شود. چنین ادعایی براساس اصل قانونی خاص مذکور بنا نهاده شده است، ولی در هر صورت با این حقیقت که «استناد به جهل» در سایر حالات، مغالطه است، منافاتی ندارد.

گاهی ادعا می‌شود که «تشنیع بر طرف» هنگامی که در دادگاه برای ایجاد تشکیک نسبت به گواهی شاهدهی به کار رود، مغالطه‌آمیز نیست. البته این مطلب کاملاً درست است که تردید به شرطی می‌تواند شهادت شاهد را از درجه اعتبار ساقط کند که بتوان نشان داد شاهد یک دروغگوی حرفه‌ای است و سوگند دروغ می‌خورد. در جایی که بتوان چنین چیزی را نشان داد، می‌توان قطعاً از اعتبار و ارزش شهادت آرائه شده کاست. اما اگر کسی به جای آنکه بگوید شهادت شاهد، درستی مورد را اثبات نمی‌کند، چنین ادامه دهد که گواهی شاهد نادرستی آنچه را که بدان گواهی داده اثبات می‌کند، استدلالی مغالطی و از نوع استناد به جهل کرده است. این گونه خطاها بسیار رایجتر از آن است که فکر می‌کنیم. در مورد این مطلب توضیح یک نکته لازم است. در بعضی شرایط براحتمی می‌توان فرض کرد که اگر حادثه معینی اتفاق افتاده بود، مدرکی از آن می‌توانست توسط بازرسان خیره کشف گردد. در چنین احوالاتی کاملاً معقول است که عدم وجود مدرکی دال بر رویداد آن حادثه را به عنوان مدرکی

دال بر عدم وقوع آن تلقی نمود. البته این دلیل در اینجا براساس «توسل به جهل» نیست، بلکه براساس علم ما به این حقیقت است که اگر اتفاق می‌افتاد معلوم می‌شد.

برای مثال اگر تحقیقات جدی امنیتی نتواند مدرکی دال بر اینکه آقای X عامل و مأمور بیگانه است ارائه نماید، نباید نتیجه بگیریم که بررسیهای انجام شده چیزی جز جهل و نادانی برای ما به بار نیاورده است. بلکه این بررسیها اثبات میکند که آقای X عامل خارجی نیست. شکست در استنتاج چنین نتیجه‌ای در بعضی موارد، در واقع روی زشت سکه، کنایه زدن است مثل اینکه شخصی در مورد شخص دیگری بگوید: هیچ مدرکی وجود ندارد که این شخص انسان رذل و پستی است. گاهی نتیجه‌گیری نکردن به همان اندازه شکست خوردن در استنتاج درست است، که نتیجه‌گیری غلط.

۵ - مغالطه جلب ترحم (Argumentum ad Misericordiam (Appeal to pity))

این مغالطه هنگامی صورت می‌گیرد که شخصی برای به دست آوردن نتیجه مطلوب، به جلب ترحم و دلسوزی افراد تمسک جوید و این در جایی است که نتیجه باید مبتنی بر واقعیت باشد نه احساسات و عاطفه. چنین استدلالی نوعاً در دادگاههای قانون انجام می‌شود هنگامی که وکیل مدافع واقعیت‌های مربوط به مورد را نادیده می‌انگارد و برای تبرئه موکل خویش سعی در برانگیختن احساس ترحم در هیئت منصفه می‌کند. کلارنس دارو (Clarence Darrow) وکیل قضایی نامدار، در استفاده از این شیوه استناد بوده است. وی در دفاع از توماس کید (Thomas I. Kidd) مأمور اتحادیه کارگران چوب، که به اتهام یک توطئه جنایی تحت پیگرد قرار گرفته بود کلمات ذیل را خطاب به هیئت ژوری ایراد کرد:

«من از شما تقاضا می‌کنم نه به خاطر توماس کید، بلکه تقاضا می‌کنم به خاطر صفی طولانی، صفی طویل که از میان سالهای گذشته عبور کرده و به سوی سالیانی که خواهند آمد امتداد یافته است، صفی طولانی از انسانهای غارت شده و پایمال گردیده. من به خاطر مردانی که سحرگهان پیش از طلوع آفتاب بستر گرم خویش را ترک می‌گویند و شب هنگام که آفتاب از آسمان رخت بر می‌بندد به خانه باز می‌گردند و از حیات، قدرت و تلاش خودمایه می‌گذارند تا دیگران را به عظمت و ثروت برسانند. از شما تقاضا می‌کنم به نام زنانی که زندگی خویش را به پای این خداوندگار نوین زر و سیم تقدیم می‌کنند تقاضا می‌کنم و به نام کودکان خردسال زنده یا متولد نشده از شما تقاضا می‌کنم،^۱ آیا واقعاً توماس کید طبق اتهام وارده مجرم است؟ تقاضای دارو به اندازه کافی تحریک کننده بود که افراد معمولی و معتدل هیئت منصفه را وادار نماید تا بررسیهای مربوط به مدارک این جرم و نیز احکام و قوانین را از پنجره به بیرون پرتاب کنند. چنین درخواستی اگرچه ممکن است اغواکننده

باشد، اما از نقطه نظر منطقی استنتاج بی‌گناه بودن این متهم از آن مقدمات مغلطه‌آمیز است. البته اینکه در مواردی از این دست چه چیزی مربوط به شمار می‌آید چندان واضح و روشن نیست. لذا به عنوان مثال پروفیسور هامبلین (C.L. Hamblin) در کتابش موسوم به «مغالطات» بعد از اشاره به کلمات دارو چنین هشدار می‌دهد:

«این سخنان بیشتر مربوط به یک دادخواهی یا سخنرانی سیاسی می‌شود تا تصدیق یک قضیه. یک حکم اساساً به عنوان راهنمایی برای عمل ارائه می‌گردد، اما هنگام عمل بدان، نا مربوط بودن عواملی همچون ترحم یا احساسات، آشکار و واضح به نظر نمی‌رسد.

یک مثال قدیمی و در عین حال بسیار ظریفتر از «جلب ترحم» را افلاطون در کتاب مدافعات (APology) که ظاهراً دفاعیه سقراط در دادگاه است به این قرار گزارش کرده است:

شاید در میان شما کسی باشد که مرا خطاکار بداند و به این دلیل که چون خویش را با من مقایسه کند و در وضعیتی مشابه من یا حتی کم وخامت‌تر از آن قرار دهد دریابد که برای نجات خویش از هیچ کاری رویگردان نخواهد بود. به هیئت داوران التماس و لابه خواهد کرد. اشکهای فراوان خواهد ریخت و فرزندان و فامیل و دوستان خویش را به دادگاه خواهد کشاند تا صحنه تکان دهنده و محرک به وجود آورد. اما من که احتمالاً زندگیم در معرض خطر قرار دارد هیچ یک از این اعمال را انجام نداده‌ام. آری این مقایسه و اختلاف ممکن است در ذهن چنین شخصی پدید آید و به همین خاطر احتمال دارد علیه من اقدام کند و از روی عصبانیت ناشی از ناخشنودی نسبت به من، علیه من رأی دهد. اکنون اگر چنین شخصی در میان شما هست - البته نمی‌گویم که حتماً هست - من دوستانه به او خطاب می‌کنم که: دوست من، من یک انسانم و مثل انسانهای دیگر مخلوقی از گوشت و خون هستم نه آن طور که هومر میگوید مخلوقی از سنگ یا چوب، و من هم خانواده دارم آری و نیز صاحب پسرانی هستم. ای مردم آتن سه فرزند دارم که یکی از آنها تقریباً مردی شده است و دوتای دیگر هنوز جوان هستند. ولی من هیچ یک از آنها را برای درخواست تیرئه به اینجا نیاورده‌ام.

مغالطه «جلب ترحم» گاهی به گونه‌ای مضحک مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنان که در جریان یک محاکمه، جوانی که متهم به قتل پدر و مادر خویش با استفاده از تیر بوده است، با اینکه مدارک موجود با قاطعیت جرم وی را اثبات می‌نمود، وی در دادگاه تقاضای ملایمت و بخشش داشت فقط به این دلیل که یتیم شده است.

۶ - مغالطه عوامفریبی (Argumentum ad populum)

گاهی این مغالطه را چنین تعریف می‌کنند:

مغالطه‌ای که در آن به احساسات مردم یا توده تمسک می‌شود تا نتیجه‌ای که از هیچ دلیل و مدرک مناسبی برخوردار نیست تصدیق کنند.

اما این تعریف نسبت به معترف اعم است به گونه‌ای که شامل مغالطات استناد به جهل، تشنیع و اکثر مغالطات ربطی دیگر می‌شود. ما می‌توانیم تعریف مغالطه عوامفریبی را محدودتر و اخص کنیم و آن را به نحو زیر تعریف نماییم:

این مغالطه عبارت است از تلاش برای به دست آوردن تصدیق جمعی نسبت به نتیجه از راه تحریک نمودن احساسات و هیجانات جمعیتها به جای توسل جستن به واقعیت‌های مرتبط.

این مغالطه وسیله‌ای مطلوب برای تبلیغاتچیان، مبلغان سیاسی و آگهی دهندگان است. این گروه از مردمان با تحریک عواطف عمومی له یا علیه یک مورد خاص، از طی مراحل طاقت فرسای جمع‌آوری و ارائه دلیل و بحث عقلانی اجتناب می‌ورزند و از این مغالطه به عنوان یک راه میان‌بر استفاده می‌برند. به عنوان مثال اگر طرح یا پیشنهادی حاوی ایجاد یک تغییر و تحول است و نظر آنان برخلاف آن باشد، شبهه «بدعتهای نوظهور» را مطرح می‌کنند و اصل «نظم موجود» را مورد ستایش قرار می‌دهند. اما اگر نظر آنان موافق آن پیشنهاد باشد، خود را طرفدار پیشرفت و مخالف تعصبات کهنه و منسوخ نشان می‌دهند.

آنچه که در این موارد با آن مواجه هستیم عبارت است از کاربرد تبیض‌آمیز کلمات بدون هیچ گونه تلاش عقلی برای مستدل نمودن یا تعدیل استعمال آنها. چنین شیوه‌ای ممکن است با برافراشتن پرچمها، استفاده از دسته‌کر و موزیک و هر چیز دیگر که بتواند توده مردم را تحریک کند و به هیجان آورد تکمیل شود. استفاده مبلغان سیاسی از مغالطه عوامفریبی به شکل زیبایی توسط شکسپیر، در خطابه مارک آنتونی هنگام مراسم تدفین بر فراز جنازه ژولیوس سزار نشان داده شده است.

می‌توانیم مغالطه عوامفریبی را در فروشندگان دوره گرد و تهیه کنندگان آگهیهای تجارتي قرن بیستم که به عالیترین درجات هنر تبلیغات دست یافته‌اند، نظاره کنیم. در اینجاست که تلاشی همه جانبه انجام می‌شود تا ارتباطهایی میان فرآورده، تبلیغ شده و اشیایی که بسیار مورد پسند ما هستند برقرار کنند. لذا خوردن یک نوع معین از غله و حبوبات به عنوان یک وظیفه میهن پرستانه اعلام می‌گردد و شستشو با یک نوع خاص از صابون به عنوان یک تجربه هیجان آور توصیف می‌شود. قطعاتی از موسیقی سمفونی قبل و بعد از ذکر نام یک خمیر دندان خاص به سفارش سازنده، آن در برنامه‌های رادیو تلویزیون نواخته می‌شود. در تبلیغات تصویری، افرادی که از کالاهای مورد تبلیغ

استفاده می‌کنند همیشه لباسی می‌پوشند یا در خانه‌ای زندگی می‌کنند که تصدیق و تحسین مصرف کنندگان را برمی‌انگیزد. مردان جوانی که در این تصاویر کشیده می‌شوند و با اشتیاق و شغف از محصولات تبلیغی مصرف می‌کنند، دارای چشمانی روشن و شانه‌هایی پهن هستند. و مردان پیر همیشه از افراد مشهور و برجسته‌اند. زنان همگی باریک اندام، دوست داشتنی و بسیار خوش پوش یا تقریباً بدون پوشش‌اند.

اگر به یک مسافرت با صرفه علاقه‌مند باشید یا طرفدار یک مسافرت راحت در جاده‌های کشور باشید، توسط هر یک از سازندگان اتومبیل مطمئن خواهید شد که محصولات او بهترین‌اند و وی این مطلب را با استفاده از نمایش اتومبیل‌های خویش که توسط دوشیزگانی زیباروی محاصره شده‌اند اثبات می‌نماید. تبلیغاتچیان محصولات خویش را فریبنده می‌سازند و همراه با هر بسته از قرص‌های صورتی یا هر بسته کیسه زباله، رویاها و فریب‌های حاکی از عظمت و بزرگی را به ما می‌فروشند. در اینجا اگر تبلیغاتچیان منظورشان این باشد که ثابت کنند محصولات آنان به قدر مطلوب و کافی به وظیفه ظاهری خویش عمل می‌کنند، رویه و شیوه کار آنان مثال‌های برجسته‌ای از مغالطه عوام‌فریبی است. همچنین می‌توانیم آنچه را که قبلاً به عنوان "قدرت جلب توجه مردم" (ر.ک. به همین فصلنامه صص ۴۰-۴۱) بدان اشاره کردیم تحت عنوان "استدلال کاروان کامیون" بگنجانیم، سیاستمداری که در مبارزه تبلیغاتی شرکت جسته است استدلال می‌کند که باید آرای ما رابه‌دست آورد، زیرا "همگان" چنین رأی خواهند داد. به ما گفته می‌شود که یک صبحانه، غذا، سیگار یا اتومبیل بهترین است به این دلیل که فروشنده آن یکی از بزرگترین فروشنده‌های آمریکاست. یا اینکه یک اعتقاد خاص باید درست باشد، زیرا هرکس آن را می‌داند.

اما پذیرش عمومی یک روش، معقول بودن آن را اثبات نمی‌کند. استعمال گسترده و رایج محصولاتی معین اثبات نمی‌کند که این محصولات رضایت بخش‌اند. تصدیق عموم به یک ادعا، صدق آن را اثبات نمی‌کند. چنین استدلالاتی را مغالطه "استناد به رأی عموم یا عوام‌فریبی" می‌نامند.

۷- مغالطه استناد به کلام یا فعل خُبره

(Argumentum ad verecundiam (Appeal to Authority))

برای تصمیم‌گیری نسبت به یک سؤال مشکل و پیچیده ممکن است به جستجوی نظر و داوری یک متخصص مورد تأیید که به طور کامل موضوع را مورد بررسی قرار داده برویم. مثلاً ممکن است این گونه استدلال کنیم که فلان و فلان نتیجه درست است زیرا یک مقام متخصص آن را مورد داوری و تأیید قرار داده. این نوع استدلال در بسیاری موارد کاملاً صحیح و معقول است، زیرا مراجعه

به یک مقام مورد تأیید در حوزه صلاحیت و تخصص وی ارزش فراوان دارد و دلیل و مدرک مناسبی به دست می‌دهد. اگر افراد غیر وارد و غیر متخصص در مورد مسائل علم فیزیک به بحث و جدال بپردازند، یکی از آنها ممکن است به گفته و گواهی اینشتین در مورد موضوع مورد بحث استناد کند که البته چنین استشهادی کاملاً مرتبط و معتبر است. اگر چه این استشهاد مطلب را اثبات نمی‌کند، ولی قطعاً در جهت حمایت از آن می‌باشد و چنین استدلالی مرتبط با موضوع است. اما اگر خود متخصصان - نه افراد غیر متخصص - در مورد مسئله‌ای که خود در آن دارای تخصص می‌باشند به بحث بپردازند، استنادشان تنها به واقعیتها و همراه با ادله است و لذا هرگونه استناد به افراد و مراجع متخصص در علوم دیگر، به عنوان مدرک و دلیل کاملاً بی اعتبار است. اما هنگامی که در مورد مطلب خاصی به گواهی شخصی که در زمینه دیگری غیر از آن مطلب تخصص دارد تمسک می‌شود، چنین استنادی در واقع ارتکاب مغالطه استناد به خبره است. مثلاً اگر در استدلال پیرامون یک موضوع دینی یکی از طرفین بحث به نقطه نظرات زیست شناس بزرگ داروین استناد کند چنین کاری یک مغالطه است. همچنین استناد به نظرات فیزیکدانی نامی مثل اینشتین برای اقامه استدلال پیرامون یک نظریه سیاسی یا اقتصادی نیز مغالطه آمیز است.

ممکن است ادعا شود که مردان بزرگی که به مراتب و درجات رفیعه علوم وسیعی چون زیست شناسی یا فیزیک دست یافته‌اند، باید آرا و نظریات صحیحی در حوزه‌های غیر مربوط به تخصص خویش داشته باشند. اما ضعف چنین ادعایی وقتی معلوم می‌شود که دریابیم در دنیای تخصصهای عالی، به دست آوردن معلومات کامل در یک زمینه خاص، مستلزم نوعی تمرکز دقیق است و چنین تمرکزی امکان دستیابی به یک علم تخصصی دیگر از میان سایر علوم را محدود می‌کند و از بین می‌برد.

تبلیغاتی که حاوی استناد به گواهی یا شهادت افراد می‌باشد، مثالها و نمونه‌های رایج این نوع مغالطه‌اند. ما به کشیدن این یا آن مارک سیگار اشتیاق داریم، زیرا یک قهرمان شنا یا یک ستاره فوتبال برتری آن مارک را تأیید می‌کنند. و یا یقین پیدا می‌کنیم که فلان کرم زیبایی بهتر است، زیرا این خواننده اپرا یا آن ستاره سینما آن را ترجیح می‌دهد. البته چنین تبلیغاتی ممکن است در عین حال به عنوان «جلب توجه توده» تفسیر گردد و نمونه‌ای از مغالطه عوامفریبی به حساب آید. اما در جایی که ادعا می‌شود یک قضیه جداً درست است و مبنای آن اظهار نظر مقامی است که توانایی و صلاحیتش در زمینه دیگری است، با مغالطه استناد به خبره مواجه هستیم.

این مغالطه شامل مواردی است که بخواهیم به یک قاعده عام در مورد شیء خاصی که به خاطر وضعیت خاصی که دارد قابلیت انطباق آن قاعده بر آن غیر عملی است، استناد کنیم. مثلاً در کتاب جمهوری (Republic) افلاطون در مورد قاعده ادای دیون یک استثنا بدین شرح ذکر شده است: «فرض کن که شخصی در حالت عادی مقداری اسلحه در نزد من به امانت سپرده و سپس در زمانی که حالت غیر عادی دارد آنها را مطالبه کند. آیا من باید آنها را به او بازگردانم؟ خیر چنین نیست. هیچ کس نمی‌گوید که با انجام چنین کاری حتماً به عملی درست اقدام کرده‌ام.»

آنچه به وجه عام درست است چه بسا به شکل کلی و فراگیر و بدون در نظر گرفتن حالات و شرایط خاص صحیح نباشد، چرا که همیشه اوضاع و احوال، مسایل را تغییر می‌دهد. بسیاری از تعمیمهایی که موارد استثنا برایشان شناخته شده است یا فرض می‌شود، بدون ذکر حالات خاص مطرح می‌شوند و این یا به خاطر آن است که شرایط دقیقی که کاربرد آن قواعد عام را محدود می‌کند ناشناخته‌اند و یا اوضاع خاصی که آنها را غیر قابل اجرا می‌سازد، آن قدر به ندرت روی می‌دهد که تقریباً مورد تسامح قرار می‌گیرد. وقتی در استدلال به چنین قانون عامی برای مورد ویژه‌ای که شرایط خاص آن مانع از اجرای قضیه کلی نسبت به آن می‌شود استناد کنند، این استدلال را مغالطه عدم تخصیص می‌نامند.

بعضی از اشکال این نوع مغالطه از جدیت کمتری برخوردارند. به عنوان مثال:

«آنچه دیروز خریده‌اید، امروز می‌خورید. دیروز گوشت خام خریدید پس امروز گوشت خام می‌خورید.»

در این استدلال مقدمه اول یعنی «آنچه دیروز خریده‌اید، امروز می‌خورید» به شکل عام فقط ماده آنچه خریده شده را شامل می‌شود نه حالات و شرایط خاص آن را. از این جمله شمول تمامی اوضاع خاص من جمله وضعیت خام بودن گوشت قصد نشده است.

دمورگان (De Morgan) درباره قدمت این مثال چنین می‌نویسد:

«این قطعه گوشت برای مدت زمانی دراز ناپخته و تازه مانده‌است. این گوشت هنگامی که رایش (Reisch) در کتاب فلسفه مارگریت (Margarita Philosophica) در سال ۱۴۹۶ میلادی آن را ذکر کرد، تازه بود و دکتر وبتلی (Dr. Whately) آن را درست به همان تازگی در سال ۱۸۲۶ میلادی باز یافت»^۲ (De morgan, 1926).

فیلسوفان اخلاق و متخصصان قانون که سعی می‌کنند تا در مورد امور پیچیده و عینی با استناد مکانیکی به قوانین عام تصمیم‌گیری کنند، گرفتار اشکال جدیدتر این مغالطه عدم تخصیص

می‌گردند. ژوزف در این مورد می‌گوید:

«هیچ مغالطه‌ای موذیانه‌تر و مخفیانه‌تر از حکمی نیست که چون در بسیاری از اوضاع و شرایط درست بوده است گمان کنیم همیشه درست است و دارای هیچ مورد خاص و استثنائی نیست.» (Joseph, 1906)

۹- تعمیم نابجا (Converse Accifent (hasty generalization))

ممکن است به جای بررسی و تشخیص تمام موارد یک نوع معین، تنها به چند مورد خاص توجه شود. اما برای استنتاج یک قاعده کلی باید آن تعداد که مورد تجربه قرار گرفته‌اند نمونه و مصادیق واقعی آن نوع باشند نه صرفاً چند مورد غیر معمول و تصادفی. اگر شخصی چند مورد غیر واقعی یا غیر معمول را مشاهده کند و باعجله یک حکم و قاعده‌ای را که تنها همان موارد خاص را شامل می‌شود، تعمیم دهد، مرتکب مغالطه تعمیم نابجا شده. مثلاً با مشاهده تأثیر داروی خواب‌آور هنگام تجویز پزشک در تسکین درد افراد بیمار، ممکن است شخصی نتیجه بگیرد که داروهای مخدر باید در دسترس همگان باشد. یا با ملاحظه اثر الکل تنها در مورد کسانی که در مورد مصرف آن زیاده‌روی می‌کنند کسی چنین نتیجه بگیرد که تمامی نوشیدنیها مضر هستند و لذا فروش و استفاده از آنها باید توسط قانون ممنوع گردد. چنین استدلالی ناقص است و نمونه‌ای از مغالطه تعمیم نابجاست.

۱۰- مغالطه علت دروغین (False cause)

این مغالطه در گذشته به طرق مختلف مورد تحلیل قرار گرفته و بدان نامهای لاتین متعددی مثل (non Causa pro causa) ، (post hoc ergo propter hoc) داده شده. نام اول کلیت بیشتری دارد و به معنی اشتباه گرفتن چیزی که علت یک اثر مفروض نیست با چیزی است که علت واقعی است. نام دوم به معنای استنتاج این نتیجه است که یک حادثه علت حادثه دیگری است تنها به این دلیل که حادثه اول زودتر از حادثه دوم اتفاق افتاده. استدلالی را که حاوی هر یک از انواع فوق باشد مغالطه علت دروغین خواهیم دانست.

شاید آنچه یک استدلال مبنی بر وجود ارتباط علی را بنیاد می‌نهد، مشکل اساسی منطق استقرایی یا شیوه علمی باشد و این مطلب در فصول بعدی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

البته درک این مطلب ساده است که صرف پدیده همزمانی یا تعاقب بین دو حادثه، بر هیچ رابطه علی میان آن دو دلالت ندارد.

به طور قطع این ادعای انسانهای ابتدایی را که زدن طبل موجب پیدا شدن دوباره خورشید

پس از وقوع کسوف می‌شود، علی‌رغم این که هرگاه در وقت کسوف طلبها به صدا در آمده‌اند خورشید ظاهر گشته است، انکار می‌کنیم. هیچ کس با چنین استدلالی فریب نمی‌خورد. اما بسیاری از مردم هنگامی که در گزارشهای مربوط به آزمایش داروها می‌خوانند که فلان فرد مبتلا به زکام، سه شیشه از یک عصاره گیاهی مرموز و ناشناخته را نوشیده و در ظرف دو هفته معالجه شده، بلافاصله گول می‌خورند.

۱۱- مغالطه مصادره بر مطلوب (petito principii) (begging the question)

برای اثبات صدق یک قضیه اشخاص اغلب در جستجوی یافتن مقدماتی قابل قبول که بتوان ز آنها نتیجه مطلوب را استنتاج کرد برمی‌آیند. حال اگر شخصی به عنوان مقدمه استدلال، همان نتیجه را که قرار است اثبات شود. مسلم فرض کند چنین مغالطه‌ای را مصادره بر مطلوب می‌نامند. اگر قضیه‌ای که قرار است درستی آن اثبات شود دقیقاً هم به عنوان مقدمه و هم به عنوان نتیجه با یک عبارت واحد در استدلال وارد شود. خطایی چنان آشکار خواهد بود که کسی را گمراه نمی‌سازد. ولی اغلب مفاد یک قضیه به دو صورت کاملاً مختلف در قالب کلمات در می‌آید و معلوم نمی‌شود که یک قضیه واحد هم مقدمه است و هم نتیجه. تصویری از این وضعیت را می‌توان در استدلالی که توسط ویتلی (Whately) نقل شده مشاهده کرد:

«اعطای آزادی بی قید و بند در بیان به طور کلی و همیشه مفید به حال کشور است زیرا اینکه هر فردی از آزادی و عدم محدودیت کامل در بیان احساسات و عواطف خویش برخوردار باشد، کاملاً به نفع اجتماع است.»

لازم به ذکر است که از نظر منطقی صدق مقدمات با صدق نتیجه مرتبط است یعنی اگر مقدمات صادق باشد، نتیجه نیز باید صادق باشد، زیرا نتیجه چیزی جز همان مقدمات نیست. اما از لحاظ منطقی مقدمات ربطی به عمل اثبات یا احراز نتیجه ندارند. اگر قضیه‌ای بدون دلیل قابل قبول باشد، هیچ نوع استدلالی برای اثبات آن مورد نیاز نیست. و اگر قضیه‌ای بدون دلیل قابل قبول نباشد، اقامه هر نوع دلیلی که این قضیه به عنوان مقدمه آن مسلم فرض شود، بی‌فایده است. در چنین استدلالهایی نتیجه تنها همان را بیان می‌کند که در مقدمات آمده و لذا چنین استدلالی هر چقدر هم با ارزش و معتبر باشد، در اثبات صدق نتیجه کاملاً ناتوان است.

گاهی مجموعه‌ای از چندین دلیل برای اثبات یک نتیجه مورد استفاده واقع می‌شود. مثلاً ممکن است کسی این طور استدلال کند که:

شکسپیر نویسنده‌ای است بزرگتر از رایبنز، زیرا مردمانی که ذوق ادبی خوبی دارند، شکسپیر را ترجیح

می دهند. وقتی از چنین شخصی سؤال می شود که چگونه می توان گفت کسی ذوق ادبی خوبی دارد؟ جواب دهد: ذوق چنین افرادی را می توان به واسطه ترجیح شکسپیر نسبت به رایبیز تشخیص داد. چنین استدلال دوری به نحو آشکار حاوی مغالطه مصادره بر مطلوب است.

۱۲- مغالطه سؤال مرکب (Complex Question)

در برخی پرسشها چیزی مضحک جلب توجه می کند مانند این سؤال که: "آیا شما از اعمال شیطانی خویش دست برداشته اید؟" یا این سؤال که "آیا شما دیگر در بازی ورق تقلب نمی کنید؟" اینها سؤالات ساده ای نیستند که بتوان جواب آنها را با یک "آری" یا "خیر" داد. چنین سؤالاتی حاوی این فرض است که جوابی معین به پرسشی که قبلاً اظهار شده، داده شده است. مثال اول چنین فرض می کند که به این سؤال ناپرسیده: "آیا شما در گذشته کارهای شیطانی انجام می داده اید؟" قبلاً جواب مثبت داده شده است. و مثال دوم نیز فرض می کند که به سؤال ناپرسیده "آیا شما تابعال در بازی ورق تقلب کرده اید؟" پاسخ مثبت داده شده. بنابراین اگر پاسخ ساده "آری" یا "خیر" به چنین سؤالی حيله گرانه ای داده شود، مستوجب تصدیق و تأیید جواب مقدر و محذوف سؤال ناپرسیده است. این نحو سؤالات تنها یک جواب ساده آری یا خیر را طلب نمی کند، زیرا یک سؤال مفرد یا ساده نیست بلکه یک سؤال مرکب است که در آن چندین سؤال نهفته است.

باید توجه داشت که سؤالات مرکب منحصر در فکاهیات شبیه به مثالهای بالا نیستند. در بازپرسی از شاهد، یک وکیل ممکن است از شاهد سؤالات مرکب بپرسد تا او را گیج کند یا گناهکار قلمداد نماید. ممکن است بپرسد: "مدرک را کجا پنهان کرده اید؟" یا "پولی که به سرقت برده اید چه کرده اید؟" یا سؤالاتی از این قبیل. شخصی که به نفع بخش خصوصی سخن می گوید ممکن است این سؤال را مطرح کند: "چرا توسعه منابع خصوصی مؤثرتر از هرگونه نظارت دولتی است؟". یک میهن پرست متعصب جنگ طلب ممکن است در سخنرانی از حضار سؤال کند: "ما تا چه مدت می خواهیم دخالت بیگانگان را در منافع ملی خویش تحمل کنیم؟"

بهترین رویه برای پاسخگویی به سؤالات فوق الذکر آن است که به پیچیدگی و ترکیب سؤالات اشاره و آنها را به اجزای ترکیب شده تحلیل کرد. حتی ممکن است در بعضی موارد وقتی به سؤال ضمنی یا پرسش مقدر به طور صحیح پاسخ داده شود، سؤال دوم یا سؤال صریح بسادگی منتفی شود. مثلاً اگر من هیچ مدرکی را پنهان نکرده باشم، سؤال از اینکه آن را کجا پنهان کرده ام بی معناست.

انواع دیگری از سؤالات مرکب وجود دارد. در بعضی از آنها به طور واضح دو سؤال با هم ترکیب شده اند و هیچ یک از دو سؤال جواب مشخصی به سؤال دیگر را فرض نمی کند. مانند اینکه

والدین از فرزندان خویش بپرسند که آیا آنها می‌خواهند بچه‌های خوبی باشند و به رختخواب بروند؟ فریبندگی این نوع سؤالات کمتر است و آنچه در آنها غلط است پاسخ واحد دادن به هردو پرسش است.

در بعضی موارد حداقل می‌توان تشخیص داد یک سؤال، مرکب از چند سؤال است و لذا پاسخهای متعدد می‌طلبند، مثل این سؤال که :

«آیا شما طرفدار حزب جمهوریخواه و پیشرفت روزافزون هستید یا نه؟ آره یا نه؟»

در اینجا یک سؤال مرکب وجود دارد و حداقل می‌توان دریافت که این دو سؤال دارای پاسخهای متفاوت هستند.

در روش کار مجلس، پیشنهاد «تجزیه پرسش» یک پیشنهاد مرسوم است. قاعده تجزیه سؤال نشان می‌دهد که سؤالات ممکن است مرکب باشند و لذا می‌توان با تحلیل و تجزیه آنها را با دقت بیشتری بررسی کرد.

در سیستم قانونگذاری کشور ما^۳، حق وتو یا فسخ رئیس جمهور نشانه پایین بودن سطح روشنفکری است. زیرا رئیس جمهور ما فقط می‌تواند یک طرح را به طور کلی وتو کند اما نمی‌تواند جزئی از آن را که باطل می‌داند فسخ و جزء دیگر را تایید کند. پس رئیس جمهور نمی‌تواند سؤال را تقسیم کند بلکه یا باید وتو کند یا تأیید، به سؤال چه مرکب باشد یا غیر مرکب یا باید جواب مثبت دهد یا جواب منفی.

چنان که می‌دانید این محدودیت موجب شده که در مجلس به قوانین پیشنهادی که معلوم است رئیس جمهور آنها را قبول دارد مواد الحاقی و کاملاً غیر مربوط را که معلوم است رئیس جمهور مخالف آنهاست اضافه کنند. وقتی چنین چیزی به عنوان لایحه عرضه می‌شود یا رئیس جمهور باید آنچه را قبول ندارد تصویب کند یا آنچه را تصدیق دارد وتو نماید.

نوع دیگری از سؤال مرکب وجود دارد که حاوی مصادره بر مطلوب است. به طور مثال وقتی کسی می‌پرسد: «آیا فلان شخص یک رادیکال احمق است؟» یا «آیا فلانی یک محافظه‌کار بی‌شعور است؟» یا «آیا این سیاست منجر به رفع تورم خانمان برانداز خواهد شد؟» در اینجا برای پاسخ باید همچون موارد دیگر سؤالات را تجزیه کرد، جوابها چنین است: یک رادیکال آری اما یک احمق نه، یک محافظه‌کار آری ولی یک بی‌شعور نه، این سیاست منجر به رفع تورم می‌شود ولی خانمانسوز نیست، بلکه یک تعدیل سالم است.

تا اینجا از مغالطه، سؤال مرکب به صورت کلی بحث کردیم، اما تا به حال موارد آن را معین

نکرده‌ایم. مغالطه سؤال مرکب به شکل کاملاً صریح در مکالمات روی می‌دهد. یک متکلم سؤال مرکب مطرح می‌کند. متکلم دوم بدون رعایت احتیاط با آری یا خیر جواب می‌دهد و بلافاصله متکلم اول یک نتیجه مغالطی مناسب می‌گیرد. مکالمه زیر مثال این مورد است.

بازپرس: آیا فروش شما در اثر تبلیغات همراه کننده‌تان افزایش می‌یابد؟
شاهد: خیر.

بازپرس: آها! پس شما اعتراف می‌کنید که تبلیغاتتان فریبنده بوده است. آیا شما می‌دانید که رفتار غیر اخلاقی‌تان می‌تواند شما را دچار زحمت کند؟

مغالطه سؤال مرکب ممکن است با صراحت کمتری فقط در کلام یک گوینده اتفاق بیفتد به این ترتیب که وی سؤالی مرکب را مطرح کند و خودش بدان جواب دهد و سپس نتیجه‌ای، مغالطی بگیرد. یا حتی با صراحتی از این کمتر، گوینده ممکن است صرفاً سؤالی را مطرح کند و سپس با جوابی که آن را اصلاً اظهار نکرده و تنها آن را در نظر داشته یا فرض نموده است، نتیجه بگیرد.

۱۳- مغالطه نتیجه نامربوط (Ignoratio Elenchi (Irrelevant conclusion)

این مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که از استدلالی حاوی یک نتیجه معین، نتیجه‌ای متفاوت استنتاج کرد. مثلاً وقتی یک طرح معین برای وضع قانون مسکن تحت بررسی است، عده‌ای از قانونگذاران ممکن است در حمایت از آن سخن بگویند و چنین استدلال کنند که مسکن مناسب، برای همه مردم مطلوب است. اظهارات ایشان از نظر منطقی هیچ ربطی به مسئله ندارد، زیرا سؤال مربوط به یک طرح در دست اقدام است. به جرئت می‌توان گفت هر کسی قبول دارد که مسکن مطلوب مورد آرزوی همه مردم است، حتی آنهایی که واقعاً چنین عقیده‌ای ندارند، وانمود می‌کنند که قبول دارند. سؤال این است که آیا این طرح مشخص مشکل مسکن را حل می‌کند؟ اگر چنین است آیا بهتر از هر راه حل عملی دیگر است؟ استدلال اظهار نظر کنندگان مغالطه‌آمیز است و آنها مرتکب مغالطه نتیجه نامربوط شده‌اند.

در یک دادگاه قانون برای اثبات اینکه شخص متهم به قتل گناهکار است، بازپرس ممکن است مقدار زیادی در مورد اینکه این قتل جنایتی خوفناک است بحث کند و حتی ممکن است در متقاعد ساختن حضار نسبت به آن نیز کامیاب گردد. اما وقتی کسی از این سخنان پیرامون هولناک بودن قتل نتیجه بگیرد که متهم مجرم است، مرتکب مغالطه نتیجه نامربوط گشته است.

در اینجا یک سؤال به طور طبیعی مطرح می‌شود که چگونه چنین براهینی ممکن است دیگران را فریب دهد؟ وقتی معلوم است نتیجه از نظر منطقی کاملاً نامربوط است، چرا باید این

استدلال کسی را گمراه کند؟

واقع این است که اولاً همیشه روشن نیست که استدلال مفروضی، نمونه‌ای از مغالطه نتیجه نامربوط باشد. در خلال مراحل مفصل یک بحث، خستگی ممکن است موجب بی‌دقتی گردد و امور نامربوط از روی غفلت وارد بحث شوند. ثانیاً می‌توان گفت زبان همان قدر که در خدمت انتقال معلومات و داده‌هاست، در خدمت برانگیختن عواطف نیز هست.

اولین مثالی که در مورد این مغالطه ذکر شد در نظر بگیرید. اگر فرض کنیم که مسکن مناسب مطلوب همه مردم باشد ممکن است با اظهار آن، حس مقبولیتی برای خود و گفته‌های خود در مردم به وجود آوریم و چنین حسی از طریق تداعی روانی، و نه استلزام منطقی، منجر به نتیجه نهایی گردد. گوینده ممکن است موفق شود چنان احساسات افراد را نسبت به بهبود وضع مسکن تحریک کند که شنوندگان همه با هیجانی زائدالوصف به نفع لایحه مطرح شده رأی دهند و تمایل آنان نسبت به لایحه بسیار بیشتر از تمایلی باشد که ممکن بود به دنبال اثبات منطقی نفع و سود عمومی حاصل از اجرای طرح ایجاد شود.

در مثال دوم، اگر باز پرس تصویر کاملاً محرکی از دهشتناک بودن قتل ارائه دهد، اعضای هیئت منصفه ممکن است به واسطه این وحشت و تنفر چنان تحریک شوند که خیلی سریعتر از آنکه باز پرس جرم متهم را اثبات کند، حکم به محکومیت متهم بدهند.

علی‌رغم آنکه هرگونه تمسک به تحریک عواطف از نظر منطقی ربطی به صدق یا کذب نتیجه، مورد نظر افراد ندارند، ولی در تمام موارد مغالطه نتیجه نامربوط، توسل به تحریک عواطف لازم نیست. یک استدلال ممکن است خالی از هیجان، خالی از هرگونه سوء نظر و بی طرفانه صورت گیرد ولی با وجود این آمیخته با مغالطه نتیجه نامربوط باشد. قاضی دلسوزی و کیل جوانی را به خاطر سخنرانیش مورد ستایش قرار داد و چنین آرزو کرد که روزی برسد که وکیل جوان بتواند موردی پیدا کند که سخنانش واقعاً ارتباطی با آن مورد داشته باشند.

ب - مغالطات ابهامی (Fallacies of Ambiguity)

مغالطات غیرصوری که از این پس مورد بحث قرار خواهد گرفت، از دیرباز "مغالطات ابهامی" یا "مغالطات وضوح" (Fallacies of clearness) نامیده شده‌اند. این مغالطات در براهینی روی می‌دهد که ساختار آنها حاوی کلمات یا عبارات مبهم است و معانی آنها کم یا بیش به صورتی ظریف و زیرکانه در ضمن برهان تغییر می‌یابد و آن را مغالطه آمیز می‌سازد. تمامی آنچه در ذیل می‌آید، مغالطات ابهامی هستند اما طبقه‌بندی و تقسیم آنها براساس عوامل و موجبات ابهام مفید است.

۱- ابهام (Equivocation)

اولین دسته از مغالطات ابهامی که مورد بحث قرار می‌گیرد مغالطه‌ای است ناشی از نوعی ابهام ساده. اغلب واژه‌ها بیش از یک معنای لغوی دارند. به عنوان مثال کلمه «pen» هم به معنی ابزاری جهت نگارش به کار می‌رود و هم به معنی حصاری برای حیوانات. کاربرد انفرادی و مجزای چنین معانی مشکلی پدید نمی‌آورد. اما هنگامی که در یک متن واحد، واژه یا عبارتی با معانی مختلف مورد استفاده قرار گیرد و بدین ترتیب میان معانی خلط گردد، این واژه و یا عبارت به گونه‌ای ابهام آور و دویپهلو استعمال شده است. چنین متنی اگر متن یک برهان باشد، مرتکب مغالطه ابهام گشته‌ایم. مثال قدیمی این نوع مغالطه چنین است: «پایان هر چیز کمال آن است. مرگ پایان حیات است، بنابراین مرگ، کمال حیات است.» این برهان، مغالطه آمیز است زیرا دو معنی متفاوت از واژه «پایان» در آن خلط گردیده است. کلمه «پایان» هم به معنی «مقصد» است و هم به معنی «آخرین رویداد». البته هر دوی این معانی - برای واژه مذکور - مجاز است، اما آنچه جایز نیست آنست که مانند این برهان میان آن معانی خلط گردد. مقدمات این برهان به شرطی قابل قبول هستند که کلمه «پایان» در هر یک از آنها به گونه‌ای متفاوت مورد تفسیر قرار گیرد. مثل اینکه گفته شود:

«مقصد هر چیز کمال آن است.» و «مرگ آخرین رویداد حیات است.»

اما از این مقدمات نمی‌توان نتیجه گرفت که «مرگ کمال حیات است.» البته کلمه «پایان» را می‌توان در هر دو مقدمه به یک معنا به کار برد اما با این کار برهان مقبولیت خویش را از دست خواهد داد زیرا ناگزیر یکی از دو مقدمه نادرست ذیل تشکیل خواهد شد.

«آخرین رویداد یک چیز، کمال آن است.» یا «مرگ مقصد حیات است.»

بعضی از مثالهای ابهام چنان عبث و بی‌معناست که بیشتر به یک شوخی می‌ماند تا برهان. برای مثال: بعضی از سگها گوشهای کرکی دارند.

سگ من گوشهای کرکی دارد. بنابراین سگ من بعضی از سگهاست.

مثال جدی‌تر ابهام در متن زیر مورد بحث قرار گرفته است. این متن از کتاب ارزشهای یک

ملحد (An Atheist Values) اثر ریچارد رابینسون (Richard Robinson) اقتباس شده است:

در عبارت «اعتقاد داشتن به» ابهامی وجود دارد که واژه اعتقاد را جالب توجه می‌سازد. وقتی شخصی می‌گوید که به رئیس جمهور اعتقاد دارد، در واقع با فرض اینکه وجود رئیس جمهور برای هرکس واضح و بدیهی است، با اطمینان اظهار می‌کند که این رئیس جمهور در مجموع اعمال خوبی انجام می‌دهد.

اما اگر فردی بگوید که به تله پاتی اعتقاد دارد مقصودش این نیست که اطمینان دارد تله پاتی در مجموع کار خوب انجام می‌دهد. بلکه براین باور است که گاهی تله پاتی حقیقتاً وقوع پیدا می‌کند. بنابراین عبارت «اعتقاد به X داشتن» گاهی به معنای آن است که X مفروض الوجود یا معلوم الوجود مطمئناً کار خوب انجام می‌دهد و گاهی تنها به معنی اعتقاد به وجود X است. حال در عبارت «اعتقاد به خداوند» کدام یک از این دو معنا مراد است؟

این عبارت به نحوی مبهم هر دو معنا را داراست و بداهت این لفظ در یکی از دو معنا، معنای دیگر را نیز موجه جلوه می‌دهد. اگر یک خدای خیر و مقتدر مطلق وجود دارد، به بداهت عقلی باید باور داشت که از او خیر صادر می‌شود. به این معنا «اعتقاد به خداوند» موعظه‌ای است عقلانی که معنای دیگر را یعنی «اعتقاد به وجود قادری مطلق که فاعل خیر است» القا می‌کند بدون آنکه دلیلی برای آن باشد. لذا عقلانی بودن اعتماد به خدا اگر وجود داشته باشد، اعتقاد به وجود خدا را مستدل جلوه می‌دهد.

یکی از اقسام مغالطه ایهام از ویژگی خاصی برخوردار است و لذا باید جداگانه بیان شود. این نوع مغالطه با صفات نسبی صورت می‌گیرد که معانی متفاوتی در ترکیبهای مختلف دارند. مثلاً کلمه «بلند» یک صفت نسبی است. یک انسان بلند و یک عمارت بلند دو مقوله کاملاً مختلف می‌باشند. انسان بلند قد آن است که بلندتر از غالب انسانهاست. اما یک ساختمان بلند آن است که از اغلب ساختمانها بلندتر است.

صور معینی از برهان که با کاربرد واژگان غیر نسبی دارای ارزش صدق هستند، با جایگزینی الفاظ نسبی در هم فرو می‌ریزد. این برهان که: «فیل، یک حیوان است، پس فیل خاکستری یک حیوان خاکستری است» کاملاً صادق است. کلمه «خاکستری» واژه‌ای غیرنسبی است. اما برهان: «فیل یک حیوان است پس فیل کوچک یک حیوان کوچک است» مضحک است. علت آن است که «کوچک» واژه‌ای نسبی است و فیل کوچک در واقع حیوانی بسیار بزرگ است. مغالطه‌ای که در اینجا صورت گرفته ناشی از ایهام در واژه نسبی «کوچک» است.

البته همیشه موارد مغالطه ایهام در کاربرد صفات نسبی روشن و قابل فهم نیست. مثلاً کلمه «خوب» یک واژه نسبی است و غالباً به نحوی ایهام‌آور مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثل اینکه استدلال شود که:

«فلان شخص یک فرمانده خوب است، پس یک رئیس جمهور خوب خواهد بود» یا «فلان شخص یک دانشمند خوب است، پس باید یک معلم خوب باشد».

۲- ابهام ساختاری (Amphiboly)

این مغالطه در استدلالی صورت می‌گیرد که ترکیب مقدمات آن به جهت ساختمان دستوری مبهم گردیده است. جمله‌ای که مفهوم آن به خاطر ضعف دستوری یا ترکیب ناشیانه کلمات آن مبهم و نامعلوم گردیده، دارای مغالطه ابهام ساختاری است. چنین جمله‌ای ممکن است بنا بر یک تعبیر درست باشد اما به تعبیری دیگر خطا. هنگامی که این جمله را با تعبیر اول به عنوان مقدمه یک استدلال ذکر می‌کنیم و سپس استنتاج را بر مبنای تعبیر دوم انجام می‌دهیم، مرتکب مغالطه ابهام ساختاری می‌شویم.

مثال قدیمی مغالطه ابهام ساختاری در داستان کرسوس (Croesus) و پیشگوی معبد دلفی (Delphi) آمده است. شگرد عمده کاهنان این معبد در گفتارشان با مردم اظهار مطالبی حاوی مغالطه ابهام ساختاری بوده است.

پادشاه لیدیا (Lydia) در نظر داشت که با پادشاه ایران وارد جنگ شود. اما از آنجا که وی شخصی با تدبیر و محتاط بود نمی‌خواست به نبرد پردازد، مگر آنکه پیروزی در جنگ برایش تضمین شده باشد. لذا با کاهن معبد دلفی در مورد این اقدام مشورت و این جواب را از او دریافت کرد:

"اگر کرسوس به جنگ داریوش برود یک امپراطوری قدرتمند رانابود خواهد ساخت."

کرسوس که از شنیدن این پیشگویی شادمان گردیده و چنین نتیجه گرفته بود که پادشاه مقتدر ایران را نابود خواهد ساخت وارد جنگ شد و دیری نپایید که از داریوش پادشاه ایران شکست خورد.

بعد از آنکه از مرگ نجات یافت، شکوایه‌ای به خدای معبد نوشت و در آن به تلخی از او گلایه کرد. کاهنان معبد که مدعی بودند خدای پیشگو درست پیش بینی کرده است، به وی جواب دادند: کرسوس در این جنگ واقعاً یک پادشاه مقتدر یعنی خودش را نابود کرد.

عبارتهایی که دارای ابهام دستوری هستند، مقدمات استدلالی خطرناکی را پدید می‌آورند. البته چنین جملاتی در بحثهای جدی کمتر دیده می‌شود.

بعضی از جملات که دارای مغالطه ابهام ساختاری هستند خالی از جنبه‌های مضحک نیستند که گاهی عمدی هم نیستند. مانند پوسترهای زمان جنگ که ما را تشویق می‌کند:

"Save Soap and Waste paper"

و گاهی هم عمدی است مانند این شعار که:

"Safe Driving Is no Accident"

مغالطه ابهام دستوری اغلب در عناوین روزنامه و بندهای مختصر آن می‌آید مانند:

"The farmer blew out his brains after taking affectionate farewell of his family with a shotgun"^۶

۳- مغالطه تکیه و تأکید لفظی (Accent)

این مغالطه همانند سایر مغالطات ابهامی در استدلالی صورت می‌گیرد که به علت برخورداری از چند معنای متفاوت دارای وضعی فریبنده اما نادرست است. تغییرات معنایی در مغالطه تأکید لفظی به این بستگی دارد که کدام یک از اجزای جمله مورد تأکید قرار می‌گیرد و بر آن تکیه می‌شود. واضح است که برخی عبارات با تأکید بر الفاظ مختلف آن، از معانی کاملاً متغایر برخوردار می‌شوند. به عنوان مثال به معنای مختلفی که با تأکید بر الفاظ مختلف جمله امری زیر ایجاد می‌شود توجه نمایید:

"ما نباید از دوستان خود بدگویی کنیم"^۷

اگر این جمله بدون هیچ گونه تأکید زایدی قرائت شود، معنای کاملاً درست و منطقی خواهد داشت. اما اگر بر کلمه "دوستان خود" تکیه کنیم دارای این نتیجه خواهد بود که می‌توانیم از کسانی که دوست ما نیستند بدگویی کنیم. در این حالت دیگر جمله فوق یک پند اخلاقی نیست و دارای مفهوم متفاوتی خواهد بود که در حقیقت ناشی از تفاوت مقدمه منطوق آن است. چنین استدلالی یکی از موارد مغالطه تأکید لفظی است.

همچنین از همین جمله می‌توان چنین استنتاج کرد که می‌توانیم از دوستان خویش بدگویی کنیم به شرط آنکه این کار را با صدایی آهسته انجام دهیم.^۸ بدین ترتیب نتایج مختلفی را با تأکید لفظی می‌توان از یک جمله اخذ نمود.

این جمله انگلیسی که: «Woman without her man would be lost» مانند مثال بالا بسته به اینکه چگونه تلفظ شود می‌تواند برای هر یک از جنس مرد و جنس زن قابل قبول باشد. اما استنتاج یک عبارت با تکیه خاص از عبارتی با تکیه متفاوت نمونه‌ای از مغالطه تأکید لفظی است. یکی از موارد مهم ارتکاب این مغالطه به شکل کلی نقل قولهایی است که معنای آنها با اضافه یا حذف حروف خوابیده (Italics) تغییر می‌کند. یکی دیگر از انواع مغالطه تأکید لفظی ممکن است بدون تغییر در شکل حروف هنگامی صورت گیرد که عبارتی از یک متن جدا شده و نقل گردد. اغلب معنای یک عبارت وقتی خوب فهمیده می‌شود که در متن اصلی قرار گیرد و معنایی که از آن اراده گردیده روشن شود، و یا ممکن است متن اصلی حاوی اوضاع و شرایطی باشد که بدون لحاظ آنها، عبارت معنایی دیگر یابد. لذا نویسنده متعهد کسی است که در نقل قول مستقیم معلوم می‌سازد که واژگانی که در نقل او با حروف خوابیده مشخص شده، در متن اصلی نیز با حروف خوابیده آمده‌اند یا نه. و همچنین

حذف کلمات یا عبارات دیگر متن اصلی را با نقطه چین نشان دهد.

عبارتی را که از لحاظ ادبی درست است اما هنگام قرائت یا نگارش عادی، از ظاهری زیبا و جذاب برخوردار نیست، می‌توان با شیوه‌هایی معین به گونه‌ای تلفظ کرد که کاملاً محرک و هیجان‌انگیز باشد. اما تأکید بر الفاظ چنین عبارتی ممکن است معنای آن را متفاوت سازد و با تغییر معنا دیگر جمله صادق باقی نماند. در اینجا صدق جمله در اثر تأکید بر بعضی کلمات آن، قربانی جنبه عاطفی آن می‌شود. خبرنگارهای مصور برای جالب کردن عناوین خویش از چنین شیوه‌ای استفاده می‌کنند. مثلاً ممکن است در یکی از آنها با کلماتی بزرگ و واضح این عنوان درج شود که:

انقلاب در فرانسه

و سپس در زیر آن با حروف کوچکتر این کلمات به چشم آید:

مستولان را نگران کرده است

جمله: «مستولان از انقلاب در فرانسه نگران شده‌اند» ممکن است کاملاً صادق باشد. اما وقتی به این نحو در خبرنگارانه بیان گردد، دارای معنایی هیجان‌آور و در عین حال کاذب خواهد بود.

تأکیدات لفظی مشابهی را می‌توان در بسیاری از آگهیهای تجارتي یافت. به عنوان مثال غالباً وقتی که قیمت کالاهای معینی ذکر می‌شود، می‌توان به دنبال اعلام قیمت، کلماتی مثل «همراه با مالیات» و یا «به بالا» را همیشه با چاپ حروف کوچکتر مشاهده کرد. اغلب در آگهیهای تجارتي که اقشار تقریباً کم سواد اجتماع را مخاطب می‌سازد، این نحو تأکید لفظی بوضوح یافت می‌شود.

اینها نمونه‌هایی از تأکیدات لفظی فریب دهنده بود. اما این تأکیدات زمانی مغالطی خواهند بود که در ضمن استدلال قرار گیرند و موجبات تغییر در معنا را پدید آورند.

حتی صدق تحت اللفظی نیز می‌تواند ابزاری برای کذب باشد، به شرطی که در متنی فریب دهنده قرار گیرد. به عنوان مثال به داستان دریایی زیر توجه کنید:

تقریباً از اولین لحظات شروع یک سفر دریایی، میان فرمانده یک کشتی و معاون او مشاجره‌ای در گرفت. علت این نزاع، عادت معاون به نوشیدن مشروبات الکلی بود. اما کاپیتان کشتی اعتقادی راسخ به ممنوعیت مصرف الکل داشت و اکثر مواقع معاون را به خاطر این عادت بد مورد سرزنش قرار می‌داد. و البته این عتایبها تنها موجب می‌شد که معاون مشروب بیشتری بنوشد. پس از چند بار تذکر، یک روز که معاون کشتی حتی بیش از حد معمول شراب مصرف کرده بود، کاپیتان در دفتر ثبت روزانه این جمله را وارد نمود:

«معاون امروز مست بود»

هنگامی که نوبت به معاون رسید تا مطالب خویش را در دفتر ثبت کند، با مشاهده این گزارش به هراس افتاد. زیرا عکس‌العمل صاحب کشتی با مطالعه این گزارش، چیزی جز اخراج قطعی وی نمی‌بود. معاون به کاپیتان اصرار کرد تا این عبارت را از دفتر حذف کند. اما کاپیتان خودداری کرد. معاون از این مطلب ناخشنود بود تا این که به راهی جهت تلافی و انتقام دست یافت. او در پایان بخش مربوط به ملاحظات همان روز این جمله را اضافه کرد:

«کاپیتان امروز هوشیار (در مقابل مست) بود.»

۴- مغالطه ترکیب (Composition)

اصطلاح "مغالطه ترکیب" در مورد دو نحو استدلال باطل که ارتباط نزدیکی با هم دارند به کار

می‌رود:

الف- اولین نوع از مغالطه ترکیب را می‌توان به عنوان استدلالی مغالطی توصیف کرد که در آن

از احکام اجزای یک مجموعه، حکم تمام مجموعه استنتاج می‌شود.

نمونه روشن و مشخص این مغالطه، آن است که استدلال شود: چون هر جزء از یک ماشین

معین، سبک وزن است پس ماشین به عنوان یک مجموعه از اجزاء، سبک وزن است. خطا در این

استدلال زمانی روشن می‌گردد که ماشین بسیار سنگینی را در نظر آوریم که از تعداد فراوانی اجزای

سبک تشکیل شده باشد.

البته همه موارد این ترکیب مغالطی چنین واضح و روشن نیست و بعضی از آنها فریب دهنده

است. شنیده‌ایم که بعضی به نحو جدی چنین استدلال کرده‌اند که: چون هر صحنه از یک نمایشنامه

معین نمونه‌ای از کمال هنری است پس تمام این نمایشنامه یک کمال هنری است. چنین استدلالی

همان قدر از مغالطه ترکیب برخوردار است که استدلال زیر:

«چون هر یک از کشتیها برای جنگ آماده‌اند، پس مجموعه ناوگان باید برای نبرد آماده باشد.»

ب - قسم دیگر مغالطه ترکیب کاملاً شبیه قسم قبلی است. در اینجا از صفات هر یک از

عناصر یا افراد یک مجموعه بر صفات کل آن مجموعه استدلال می‌شود. برای مثال استدلال زیر

مغالطه است:

چون یک اتوبوس بیش از یک سواری سوخت مصرف می‌کند، پس مصرف سوخت تمام

اتوبوسها از کل سواریها بیشتر است. این قسم از مغالطه ترکیب میان کاربرد استغراقی الفاظ عام و

کاربرد مجموعی آنها خلط کند.^۹

لذا اگرچه ممکن است دانشجویان در هر ترم در بیش از شش کلاس ثبت نام نکنند اما می‌توان گفت که در هر ترم در صدها کلاس نام‌نویسی می‌کنند. چنین تغایر لفظی به راحتی قابل حل است. زیرا هر یک از دانشجویان به تنهایی ممکن است در بیش از شش کلاس در هر ترم ثبت‌نام نکنند. در اینجا واژه «دانشجویان» به صورت استفراقی به کار رفته، زیرا ما در مورد تک‌تک دانشجویان به‌طور جداگانه صحبت می‌کنیم. اما می‌توانیم در مورد دانشجویان دانشگاه من حیث‌المجموع بگوییم که در هر ترم در صدها کلاس مختلف ثبت نام می‌کنند. هنگامی که در مورد مجموعه دانشجویان صحبت می‌کنیم، این واژه عام را به نحو مجموعی به کار برده‌ایم. بنابراین اگرچه هر یک از اتوبوسها بیش از هر یک از سواریه‌ها سوخت مصرف می‌کند، اما مصرف مجموعه سواریه‌ها از مجموعه اتوبوسها بیشتر است زیرا تعداد سواریه‌ها بیشتر است.

نوع دوم مغالطه ترکیب را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: استنتاج نادرستی است که در آن صفتی را یک بار فردی و یک بار جمعی به کار بریم. بنابراین بمبهای اتمی که در جنگ دوم جهانی مورد استفاده قرار گرفت، از هر یک از بمبهای معمولی اثر تخریبی بیشتری داشت. اما اگر مجموعه بمبهای اتمی و مجموعه بمبهای عادی را در نظر بگیریم، مطلب برعکس می‌شود زیرا مجموعه بمبهای عادی که در این جنگ پرتاب شد، زیادتر از بمبهای اتمی بود. غفلت از این تفاوت، موجب ارتکاب مغالطه ترکیب در استدلال می‌شود.

این دو قسم از مغالطه ترکیب اگرچه شباهت زیادی به یکدیگر دارند اما متفاوتند، زیرا میان مجموعه‌ای از عناصر تجمع یافته و مجموعه‌ای که از ترکیب عناصر خویش به وجود آمده‌اند تفاوت وجود دارد. لذا تجمع اجزا، هیچ‌گاه یک ماشین را به وجود نمی‌آورد. و یا صرف اجتماع آجرها، یک خانه یا دیوار پدید نمی‌آورد. یک مجموعه مثل خانه یا دیوار دارای اجزایی است که به نحوی معین سازمان یافته و مرتب گشته‌اند. و چون یک مجموعه سازمان یافته با اجتماع صرف تفاوت دارد، لذا میان دو قسم مغالطه ترکیب نیز تفاوت وجود دارد. در یکی از این دو، حکم اجزای یک مجموعه سازمان یافته - که با یکدیگر ارتباط ارگانیک دارند - به کل مجموعه سرایت داده می‌شود و در دیگری حکم اعضا یا عناصر یک اجتماع به تمام آن سرایت داده می‌شود. ممکن است به نظر رسد میان مغالطه ترکیب و مغالطه تعمیم نابجا شباهت وجود دارد، اما چنین شباهتی سطحی و ظاهری است و این دو کاملاً مختلف‌اند و تفاوت آنها با توضیح زیر روشن می‌شود.

اگر شخصی تنها دو یا سه جزء از یک ماشین را بررسی و مشاهده کند که این قسمت‌ها بدقت ساخته شده‌اند ممکن است فوراً نتیجه بگیرد که تمام اجزای این ماشین بدقت ساخته شده است. اما

اگر این ماشین دارای اجزای فراوان باشد، تنها با مشاهده دو یا سه جزء آن نمی‌توان نتیجه را به یکایک اجزای ماشین تعمیم داد. بنابراین استنتاج کلی در این حالت، مغالطی است و چنین مغالطه‌ای از نوع مغالطه تعمیم نابخاست. اما ممکن است شخصی یک یک اجزای این ماشین را بررسی کند و دریابد که هر یک از آنها بدقت ساخته شده است و سپس نتیجه بگیرد که تمام ماشین بدقت ساخته شده است. در صورتی که امکان دارد تمام اجزای ماشین بدقت ساخته شده باشد اما به گونه‌ای ناشیانه و بدون دقت به یکدیگر متصل شده باشد. پس چنین استنتاجی، مغالطی بوده و از اقسام مغالطه ترکیب است.

برای تأکید بیشتر بر تفاوت میان این دو مغالطه می‌توان دو نمونه متفاوت دیگر را ذکر کرد. شخصی که مردم ژاپن را تنها از طریق تماشای کشتی‌گیران سومو (مردان عظیم‌الجثه‌ای که بیش از صد پوند وزن دارند) می‌شناسد، ممکن است - اشتباهاً - چنین نتیجه بگیرد که همه مردم ژاپن بسیار بزرگ هستند. این نتیجه تعمیم نابخاست. از طرف دیگر کسی که فقط سربازان ژاپنی را قبل از جنگ دوم جهانی دیده است و با مقایسه استانداردهای غربی دریافته که آنها بسیار کوتاه قدند، ممکن است چنین استنتاج کند که ارتش ژاپن باید ارتش کوچکی باشد. این نوع مغالطه با مغالطه قبل متفاوت است و مغالطه ترکیب نام دارد، زیرا واقعیت آن است که در آن زمان ژاپنی‌ها ارتشی عظیم داشتند که از افرادی نسبتاً کوتاه قد تشکیل می‌شد. حکمی که در مورد فرد فرد اعضای یک مجموعه صادق است، نمی‌تواند در مورد تمام آن مجموعه صادق باشد. چنانکه حکمی که در مورد جزء جزء یک شیء مرکب صادق است، نمی‌تواند در مورد تمام آن ترکیب صادق باشد.

البته مثال آخری که ذکر شد به خاطر کلمه "کوچک" دارای مغالطه ایهام ناشی از کاربرد واژگان نسبی هم هست و این نشان می‌دهد که در یک استدلال واحد ممکن است بیش از یک مغالطه صورت گیرد.

۵- مغالطه تقسیم (Division)

این مغالطه عکس مغالطه ترکیب است. یعنی همان اختلاط و اختلال در آن هست، منتها جهت استنتاج در آن عکس مغالطه پیشین است.

درست مانند مغالطه ترکیب، دو قسم مغالطه تقسیم وجود دارد که باید از یکدیگر متمایز

شود:

الف - اولین قسم مغالطه تقسیم آن است که حکمی را که برای مجموعه‌ای از اجزای صادق است به اجزای آن سرایت دهیم. به عنوان مثال استدلال کنیم که چون فلان شرکت معین، بسیار مهم

است و فلان شخص از مسئولان آن شرکت است، پس وی آدم مهمی است. این استدلال، مغالطی است. اولین قسم از مغالطه تقسیم ممکن است در استدلالاتی نظیر آنچه ذکر شد به کار رود. مثال دیگر: از این مقدمه که فلان ماشین معین سنگین یا پیچیده یا ارزشمند است، نتیجه بگیریم که یک جزء یا هر یک از اجزای آن باید سنگین، یا پیچیده یا ارزشمند باشد.

مثال دیگر از مغالطه تقسیم آن است که چنین استدلال کنیم: چون در فلان خوابگاه بزرگ دانشجویی، اتاق بزرگی وجود دارد پس هر یک از دانشجویان باید یک اتاق بزرگ داشته باشد.
ب - نوع دوم از مغالطه تقسیم وقتی صورت می‌گیرد که شخصی حکم یک مجموعه مرکب از عناصر را به عناصر تشکیل دهنده آن سرایت دهد. یکی از مثالهای این مغالطه آن است که چنین استدلال کنیم:

چون دانشجویان در دانشگاه، طب، حقوق، مهندسی، دندانپزشکی و معماری می‌خوانند، پس هر یک از دانشجویان دانشگاه هم طب می‌خوانند هم حقوق و هم مهندسی هم دندانپزشکی و هم معماری. درست است که مجموعه دانشجویان این موضوعات مختلف را می‌خوانند اما درست نیست که تک تک دانشجویان همه آن موضوعات را بخوانند.

موارد این نوع از مغالطه تقسیم به این علت صادق به نظر می‌رسد که هر حکمی در مورد مجموعه‌ای از افراد به نحو استغراقی صدق کند، قطعاً برای هر یک از افراد صادق است بنابراین استدلال زیر کاملاً درست است:

سگها گوشتخوارند
سگهای شکاری افغان، سگ هستند.

پس سگهای شکاری افغان گوشتخوارند.

استدلال زیر اگر چه شباهت زیادی به استدلال فوق دارد اما غلط است:

سگها غالباً در خیابان یافت می‌شوند.

سگهای شکاری افغان، سگ هستند.

پس سگهای شکاری افغان غالباً در خیابان یافت می‌شود.

زیرا در این استدلال مغالطه تقسیم وجود دارد.

برخی نمونه‌های مغالطه تقسیم کاملاً مضحک‌اند. مثل اینکه به تقلید از استدلال درست:

انسانها فانی‌اند
سقراط انسان است

پس سقراط فانی است

استدلال مغالطی زیر را تشکیل دهیم:

سرخپوستان آمریکایی در حال انقراض‌اند
آن مرد یک سرخپوست آمریکایی است

آن مرد در حال انقراض است.

معمای قدیمی «چرا گوسفندان سفید بیش از گوسفندان سیاه می‌خورند؟» مبتنی بر مغالطه تقسیم است. زیرا جواب «زیرا تعداد گوسفندان سفید بیشتر است» حکمی را که ظاهراً سؤال‌کننده در مورد تک تک گوسفندها مورد پرسش قرار داده، به مجموعه آنها نسبت می‌دهد.

ممکن است میان مغالطه تقسیم و مغالطه عدم تخصیص نوعی شباهت ظاهری به نظر برسد. در صورتی که مغالطه عدم تخصیص زمانی صورت می‌گیرد که شخصی قانون عامی را به موردی خاص یا نوعی از موارد که در واقع مشمول قانون نمی‌شود سرایت دهد.

در انجیل مرقس (مرقس، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۳ - ۲۸ و ج ۳، صص ۱ - ۶) فریسیان هنگامی که عیسی مسیح را به خاطر اطعام پیروان و نیز شفابخشی بیماران در روز شنبه - که برای استراحت قرار داده شده و نه کار - محکوم کردند، مرتکب مغالطه عدم تخصیص شدند. قوانین عام همیشه به عنوان یک قانون عام دارای موارد استثنا هستند. از مواردی که مغالطه عدم تخصیص رخ می‌دهد آن است که استدلال شود:

شخصی که برای نجات غرق شده‌ای خود را در آب انداخته باید مجازات شود زیرا، به تابلوی «شنا ممنوع» بی‌توجه بوده است. از طرف دیگر مغالطه تقسیم زمانی صورت می‌گیرد که شخصی چنین استدلال کند که چون یک کل (یک مجموعه) دارای حکم معینی است بنابراین هر قسمت آن کل - یا هر عضو آن مجموعه - دارای آن حکم است. پس اگر استدلال شود که چون ایالات متحده، ملتی ثروتمند است پس فلان آمریکایی هم باید ثروتمند باشد، مثالی از مغالطه تقسیم است. همچنین اگر استدلال شود که چون آرایشگران صدها سال است آرایشگری می‌کنند، پس فلان آرایشگر تازه کار در فلان آرایشگاه باید بسیار با تجربه باشد.

خواننده باید سعی کند تا تفاوت میان مغالطه ترکیب و مغالطه تعمیم نابجا را به وضوح دریابد. در مغالطه تعمیم نابجا چنین استدلال می‌شود که چون بعضی یا اکثر اعضای تصادفی و نامعین یک مجموعه دارای حکم معینی هستند پس هر یک از افراد آن مجموعه به نحو استغراق دارای آن حکم می‌باشد. اما در مغالطه ترکیب این گونه استدلال می‌شود که چون هر یک از افراد یک مجموعه حکم معینی را داراست پس خود مجموعه به نحو مجموعی دارای آن حکم است، که موردی است یقیناً متفاوت. در مغالطه عدم تخصیص تمامی محمولها بر تک تک افراد حمل می‌شوند در حالی که در مغالطه ترکیب از حکم تک تک افراد، محمولی برای مجموعه آنها استنتاج می‌شود.

تفاوت میان مغالطه تقسیم و مغالطه تعمیم نابجا نیز به همین اندازه اهمیت دارد. در دومی چنین استدلال می‌شود که چون اکثر اعضای یک مجموعه دارای حکم خاصی هستند، پس هر عضو خاص یا زیر مجموعه هر یک از اعضا - هر چقدر هم که تصادفی اختیار شده باشد - باید آن حکم را داشته باشد. اما در مغالطه تقسیم چنین استدلال می‌شود که چون یک مجموعه به نحو مجموعی دارای حکم خاصی است پس یک عضو یا زیر مجموعه از اعضای آن باید چنین حکمی داشته باشد. این دو بوضوح با یکدیگر متفاوتند. در مغالطه عدم تخصیص همه محمولات، استغراقی هستند، در حالی که در مغالطه تقسیم، از حکم مجموعی، حکم استغراقی نتیجه گرفته می‌شود.

□ اجتناب از مغالطه

مغالطات برای هر یک از ما به منزله دامهایی هستند که ممکن است در استدلالهای خود در آنها گرفتار شویم. درست همان طور که علایم هشدار دهنده در سر راه مسافران نصب می‌گردد تا آنها را از خطرات راه آگاه سازد، عناوین مغالطاتی را که در این بخش عرضه گردید می‌توان به منزله علایم خطری دانست که برای محافظت ما از مهلکه استدلال نادرست قرار داده شده‌اند. آشنایی با این خطاها و توانایی نامگذاری و تحلیل آنها می‌تواند در جلوگیری از انحراف افراد به واسطه آنها ثمربخش باشد.

هیچ راه مطمئنی برای اجتناب از مغالطات وجود ندارد. دوری جستن از مغالطات ربطی نیازمند توجه به راههای مختلفی است که به عدم ربط می‌انجامد. در این رابطه مطالعه پیرامون کاربردهای مختلف زبان می‌تواند مفید باشد. فهم انعطافهای زبان و تعدد کاربردهای آن باعث می‌شود که ما توصیه پذیرش یا تصدیق یک نتیجه را با استدلالی که برای اثبات صدق آن نتیجه اقامه شده اشتباه نگیریم.

مغالطات ابهامی، موارد ظریفی هستند. واژه‌ها غیر قابل اعتمادند و اکثر آنها مدلولها یا معانی مختلفی دارند. اگر این معانی مختلف و متعدد در ساختمان یک استدلال خلط شوند، این استدلال مغالطی خواهد شد. برای احتراز از مغالطات ابهامی، باید معانی روشنی از کلمات در ذهن داشته باشیم. یک راه مناسب برای تحقق این مورد آن است که کلمات کلیدی را که مورد استفاده قرار می‌گیرد تعریف کنیم. از آنجا که تغییر در معنای کلمات، استدلال را مغالطی می‌سازد و همچنین با تعریف دقیق واژه‌های مربوطه می‌توان از ابهام دوری جست لذا پدیده تعریف برای دانشجوی منطق، مطلبی بسیار مهم است.



یادداشت:

1. As quoted by Irving stone in 'clarence Darrow for the Defense', Garden city, N. Y. Doubledouy and Company, Inc., 1941.

2 . It appeared even earlier in the twelfth-century Munich Dialectica. See Lambertus Marie De Rijk, Loyica modernorum: a Contribution to History of Early Terminist Logic (Assen: Van Gorcom, 1962 - 1967). Cited by G.L.Hamblin.

۳. مراد، کشور مؤلف است.

۴. این عبارت دو معنا دارد: الف: صابون و کافذهای باطله را دور نریزید.

ب: صابون را دور نریزید و کافذهای را دور نریزید. مترجم

۵. این عبارت دو معنا دارد: الف: رانندگی درست، تصادف ندارد.

ب: رانندگی درست اتفاقی و تصادفی نیست. مترجم

۶ این عبارت دو معنا دارد: الف: کشاورز پس از وداعی پرشور یا خانواده خویش، با شلیک تیری خودکشی کرد.

ب: کشاورز پس از مشاهده وداع پر شور خانواده خود که با شلیک گلوله همراه بود خودکشی کرد. مترجم

7. we should not speak ill of our friends.

۸. این استنتاج از عبارت انگلیسی صورت می‌گیرد. مترجم

۹. مراد از کاربرد استفراقی لفظ عام آن است که مراد از آن لفظ، تک‌تک عناصر با افراد آن باشد. و مراد از کاربرد

مجموعی لفظ آن است که مراد از آن مجموع عناصر یا افراد باشد. مترجم